

تحلیل آزادی زنان در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت عزت کشتکاران و رضیه کشتکاران، موسسه کریمه ولایت^۱

چیکده

برخورد فرهنگ سیاسی دموکراسی مدرنیته با فرهنگ سیاسی مردم سالاری دینی در انقلاب اسلامی به عنوان یک چالش بزرگ جهانی، هر روز عمیق تر می شود و کنترل تبعات آن در داخل کشور و مهندسی آن در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت یک ضرورت است. از طرف دیگر حمله فرهنگ غرب به آرمان های انقلاب از جمله قشر زنان تحت عنوان آزادی های فردی و پی گیری آزادی های خُرد در چارچوب کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان از چالش های این صنف است که نظام با آن روبه روست. این مقاله به حل این چالش از منظر آکادمیک می پردازد. تعریف آزادی از منظر ارتقاء ظرفیت تمدن اسلامی برای ارائه زیرساخت الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و ضرورت تولید شاخصه های توازن بین صنف مردان و صنف زنان در الگوی تولید قدرت، اولین گام در مباحث مطروحه در این مقاله می باشد. (صدوق، 1390) طرح سه سطح «عفت انفعالی»، «عفت انزوایی» و «عفت آگاهانه» برای کیفیت قاعده مند شدن رابطه بین زنان و مردان به عنوان تنها راه توسعه آزادی های زنان در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت پیش بینی شده است. و برای این مهم «تشکیل سازمان زنان» برای قدرت مند شدن و ارتقاء ظرفیت صنف زنان در نظام ضروری می باشد؛ اما تولید اندیشه ی عاطفه ی دین محور در مراکز تحقیقاتی زنان به عنوان راهبرد توسعه آزادی های زنان در همه ی عرصه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی پیشنهاد می گردد.

واژه های کلیدی: آزادی، هویت، عفت، انفعالی، انزوایی، آگاهانه، ادبیات، گفتاری، کتبی، نموداری

¹ ارائه به چهارمین نشست راهبردی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت (نشست آزادی)

mail:karimevelayat@yahoo.com

موسسه کریمه ولایت: 09125510689

1. مقدمه: تلاش جامعه جهانی در دعوت زنان به خودمحموری و تجمل‌گرایی و طرح احتمالات در نحوه موضع‌گیری در برابر آن

به دلیل وجود ویژگی فطری «تجمل‌گرایی» در زنان و عدم زمینه‌ی بهینه و تهذیب آن در جامعه، دستگاه کفر پیش‌قدم شده و با تأکید بر آزادی زن، اخلاق و تمایلاتی را به درون این مرز و بوم وارد کرده است که خصوصیت «تجمل‌گرایی» زنان را به افراط در ظاهرسازی و تبرج در لذات کشانده و دعوت به نفس و خودمحموری را در شئون مختلف حیات اجتماعی نهادینه کرده است. حال وظیفه متولیان و سرپرستان فرهنگی نظام اجتماعی چیست؟ و در برابر این پدیده چه نحوه موضع‌گیری باید داشت؟

1/1. احتمال اول: نفی آزادی و رویکرد به انزواگرایی در جامعه

آیا باید اصل آزادی را منکر شویم و زن را فقط به محیط خانه، آن هم در یک محدوده خاص تعریف کنیم؟ که البته در این صورت با منزوی ساختن زنان برای حفظ سلامت آنان، به این مقصد هم نمی‌رسیم. در شرایط فعلی جهان که کفر و استکبار، مدیریت و سرپرستی 80 درصد الگوی مصرفی جامعه را- چه در بخش اقتصادی که حاکمیت آن بسیار ملموس است و چه در بخش فرهنگی که هنوز برای مردم چندان ملموس نیست و چه در بخش اعتبارات سیاسی- در دست دارد، بگوییم بهتر این است که زنان در خانه باشند و فرزندان خود را پرورش دهند؟! در جامعه موجود، گرایش غالب زنان بیان‌گر چه چیزی است؟ آیا ما با انزواگرایی خود این وضع را تثبیت کنیم تا مستکبرین دختران ما را پرورش دهند؟! بعد هم بگوییم چرا آن‌ها چنین بار آمده‌اند؟! برای پیش‌گیری از تأثیر ولایت استکبار شرایط انزوا درست کرده و بگوییم زن‌ها را باید در شرایط انزوا قرار دهیم تا دست کفار بدان‌ها نرسد؟! و البته که می‌رسد! یعنی الآن در خانه‌ی چند درصد از متدینین ما از مدهای اروپایی خبری نیست؟ آیا این زن‌هایی که در خانه نشسته‌اند به خیابان هم نمی‌آیند؟ به مغازه‌ها هم سر نمی‌زنند؟ آیا این زن‌هایی که از محیط‌های خودشان هم منزوی هستند، هیچ زن دیگری هم با لباس و آرایش اروپایی بر آن‌ها وارد نمی‌شود؟

امر به انزوا ممتنع است، مگر این که قائل باشیم باید مانند مسیحیت جایی درست کنیم و دور آن دیواری بکشیم و تارکان دنیا را در آن بپرورانیم! که البته چنین چیزی در اسلام نیست.

1/2. احتمال دوم: پذیرش فرهنگ غرب و رویکرد به تجمل گرایی

راه دیگر این است که پدیده‌ی تجمل گرایی را آن هم در نوع غربی آن، برای خانه و پرورش خانواده بپذیریم تا آنجا که ژورنال‌های فرانسوی سه ماه پس از انتشار در نقل و انتقال به ایران، رهبری مدها و مدل‌های زنان مسلمان را به دست گیرند! و پس از آن شاهد تغییر انگیزه‌ها و تغییر میل و پسند خانواده‌ها باشیم که از طریق تغییر زیباشناسی و تحریک به رنگ‌ها و مزه و بوهای جدید در نوع غذا و پوشاک و مسکن آن‌ها نیز تغییر ایجاد کرده و میل و علاقه‌مندی آن‌ها را از موضوعی به موضوع دیگر عوض کند! و در آخر به نظاره‌ی آثار این تغییر و تبدیل‌ها بنشینیم و دگرگونی محیط‌های پرورشی و تغییر ارزش‌ها و آرمان‌ها را مشاهده کنیم!

1/3. احتمال سوم: ایجاد تهذیب اجتماعی و ترغیب زنان به تکامل گرایی

و یا این که ما هم می‌توانیم موضع داشته باشیم و از نظر تکوینی، موضوع تهذیب و تکامل گرایی زنان را تعریف کرده و منزلت آن‌ها را به رسمیت بشناسیم و متعاقباً محیط‌های پرورشی متناسب با آن را ایجاد کرده و بگذاریم توسعه این بخش از جامعه که یک رسالت تاریخی را بر دوش دارند، به دست کفار رقم زده شود و بستر اجتماعی توسعه و ارتقاء مسئولیت آنان را به نحوی فراهم کنیم که سود و راندمان فعالیت‌های آنان به دامن اسلام بازگشته و در اختیار اسلام قرار گیرد.

گرچه ادراک بسیار ضعیف این معضل، منشأ پیدایش مراکز و مؤسساتی جهت تعلیم و تعالی خواهران شده است ولی تعریف دقیقی که بتواند «متغیرهای تکامل تاریخی» را یافته و با «نمونه‌برداری اجتماعی»، ادراک و سطوح ایمان را برای سنین مختلف اندازه‌گیری کند و بتواند برای پرورش و توسعه و تکامل بانوان «مدل» درست کرده و متناسب با آن «برنامه‌ریزی» نماید، تاکنون ارائه نشده است.

جمهوری اسلامی در عین حالی که در خیلی از موارد به ویژگی زنان نسبت به مردان معترف است ولی در بسیار موارد نیز تعریف دقیقی از زن نداشته و موضع‌گیری خاصی در

مورد آن ندارد! یعنی در ادارات، زن را هم به مانند مرد گزینش می‌کنند؛ بلکه گاهی هم موضع آن‌ها، عکس‌العملی در پاسخ به موضع‌گیری‌های کشورهای غربی در مورد زنان است؛ به این معنی که می‌گویند چون تعداد زنان شاغل در اروپا نسبت به مردها فلان درصد است، ما هم باید سعی کنیم تعداد زنان شاغل خود را به فلان درصد برسانیم و لذا باید فلان تعداد کرسی دانشگاه و فلان تعداد صندلی آموزشی را به زنان اختصاص دهیم و برای آنها فلان مقدار اشتغال درست کنیم! ولی اینکه این گزینش را بر پایه «تغییر کدام متغیر» انجام می‌دهیم و چه نوع پرورش «ذهنی» و «عینی» و «روحی» را برای آنان فراهم کنیم و چه مسئولیتی را در جامعه از آنان انتظار داشته باشیم، همه‌ی اینها موضوعاتی تعریف نشده است! و ضرورت این مطلب را روشن می‌کند که انقلاب باید بتواند برای این امور تعاریفی را ارائه دهد و بستر پرورشی متناسب با ویژگی‌های زنان را جهت ارتقاء شأن و منزلت اجتماعی آنان فراهم سازد.

قابل تردید نیست که این نحوه از حضور زنان در امور مختلف در جمهوری اسلامی، برای غرب و کشورهای استکباری به عنوان یک پتانسیل مهم اجتماعی محسوب شده که اگر سیر گرایش این نیروی عظیم انسانی در راستای شاخصه‌های جهانی، به همین شدت و سرعت ادامه یابد، به صورت اهرم بسیار بزرگی خواهد توانست اهداف و مقاصد شوم دشمنان را بر علیه اهداف و آرمان‌های جمهوری اسلامی محقق سازد.

و از طرف دیگر آنچه نیز قابل تردید نیست ضرورت رویارویی فکری و منطقی معتقدان به اسلام و ارزش‌های الهی در مواجهه با ترکیب‌سازی‌های فریبکارانه غرب از دو واژه‌ی آزادی و زن است و درک این که موضع‌گیری و رویارویی با این پدیده، «تخصص و دانش متناسب» با خود را می‌طلبد.

وجود مرکزی که بتواند در این رابطه تحقیق کرده و «دانشِ برخورد» را آموزش دهد و نحوه موضع‌گیری را نسبت به موضوعات کوچک و بزرگ در کلیه سطوح اجتماعی شناسایی کند، نه تنها یک دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد، بلکه یک دانشگاه لازم دارد. (حسینی‌الهاسمی، 1378، 1379)

2. تعریف هویت یا آزادی در سه سطح «انسان‌شناسی، سطوح جامعه، تاریخ» به جریان تصمیم بر اساس اختیار

2/1. تعریف انسان‌شناسانه از آزادی به احساس هویت ناشی از دامنه اختیار و تصمیم برای آن که بتوان «آزادی» و «اسارت» را که از مفاهیم بسیار مهم سیاسی است، تبیین کرد، ذکر برخی مقدمات ضروری است: «اختیار»، منشاء تعریف «تصمیم‌گیری» است (حسینی الهاشمی، 1369) و تصمیم‌گیری بدون اختیار ممکن نیست و انسان تنها در موضوعی که نسبت به آن اختیار دارد دارای توانایی تصمیم‌گیری است. اراده و تصمیم در هر سطحی حتی در حد قدرت گفتن «نه» به معنای این است که شخص توانسته درباره نفی تصمیم بگیرد. بنابراین «تصمیم موضوعاً» و «اختیار» یک میدان دارند؛ یعنی نمی‌شود اختیار نباشد و تصمیم باشد.

انسان بوسیله تصمیم‌گیری که ظهور جریان اختیار است احساس «هویت» و آزادی می‌کند (حسینی الهاشمی، 1368). یعنی می‌تواند خود را به انجام کاری تعریف کند. لذا محدودیت دامنه هویت و آزادی، آن گاه پیدا می‌شود که انسان هیچ‌گونه حضور مستقیم و غیرمستقیمی در تصمیم‌گیری نسبت به کاری که انجام می‌دهد، نداشته باشد.

2/2. تعریف هویت یا آزادی در سطوح سه‌گانه «فامیلی»، «اجتماعی» و «تکاملی» موضوع «هویت» یا آزادی در چند سطح قابل تعریف است.

سطح اول: انسان در امور ساده ابتدایی و حل نیازمندی‌های روزانه خود به صورت بسیار کم و خرد احساس هویت می‌کند و در این سطح، ساده‌ترین و کمترین مرحله اختیار قابل مشاهده است مانند اینکه انسان بگوید: این استکان چای را می‌خورم و یا نمی‌خورم. یک کودک نیز این مرحله از اختیار را داراست. به همین دلیل اگر در همین حد نیز اختیار او توسط پدر یا مادر سلب شود، نسبت به خود احساس ظلم و ستم می‌کند، زیرا ملاحظه می‌کند که هویت او حتی در این سطح نیز پذیرفته نمی‌شود.

سطح دوم و بالاتر تعریف اختیار در خانواده است که میدان تصمیم‌گیری‌های حداکثر بین ده تا صد نفر از افراد فامیل را شامل می‌شود. به عنوان مثال برای رفت‌وآمد، صحبت و نحوه برخورد، میدان اختیار در درون یک خانواده تا ده نفر و در بیرون از خانواده تا ده

خانواده‌ی فامیل وسعت دارد. پس رابطه این خانواده با فامیل، میدان اختیار در یک خانواده را شکل می‌دهد.

بالا‌تر از سطح اختیار شخص در فامیل، اختیار شخص در یک شغل و صنف است زیرا میدان اختیار در یک شغل، جمعیت زیادی را شامل می‌شود و در محیط یک کار خاص ممکن است چند صد نفر حضور داشته‌باشند. البته در جامعه هریک از شغل‌ها و صنف‌ها، مجموعه اصناف و مشاغل را تشکیل می‌دهند و در سطح مجموعه اصناف، اختیاری که لازم است، اختیار در قوانین اجتماعی است که رابطه بین انسان‌ها و مشاغل را تعریف می‌کند. شاید در نگاه اول بسیار ساده به ذهن برسد که انسان در شغل خود مختار است اما در نگاه دقیق‌تر، انسان برای خود این حق را قائل می‌شود که دارای نماینده باشد و از او سوال کند که چرا امسال برای کشاورزی این مقدار و برای صنعت، آن مقدار تخصیص داده‌شد؟! یا چرا برای این صنف، این میزان و برای صنف دیگر، آن میزان از خدمت ارائه‌شد؟! زیرا درک کرده است که «تخصیص»، مختص یک فرد و یا یک قشر نیست، لذا اختیار دسته‌های اجتماعی - که او نیز جزو یکی از این دسته‌ها است - مقابل یک‌دیگر قرار می‌گیرد؛ همان‌گونه که اختیار افراد مقابل یک‌دیگر قرار می‌گیرد و تزامم اختیارات واقع می‌شود. اینجاست که الگوی تخصیص در نسبت‌های کمی و کیفی ضرورت می‌یابد. پس حضور در تنظیم نسبت‌های کیفی و کمی به معنای تبدیل هویت فامیلی به هویت و آزادی اجتماعی است. اما اگر یک شخص بخواهد هویت خود را در سطح «تکامل» تعریف کرده و در چگونگی تغییر کل دسته‌جات، نظامات و ساختارهای اجتماعی و تناسبات آن‌ها مشارکت کند، در این صورت هرچند این اختیار دارای جنبه فردی نیز هست اما جایگاه آن، در افق جریان تکامل جامعه است (حسینی الهاشمی، 1376).

2/3. تعریف اسارت به محدود شدن اختیار به نفع اراده دیگر در هر یک از این سطوح با این توضیح روشن می‌شود که اگر حضور و مشارکت در هر کدام از این سطوح به نفع اراده دیگری محدود شود، «اسارت» محقق می‌شود. یعنی احساس اسارت مربوط به زمانی است که اختیار فرد به نفع جریان اختیار و «تکامل، گسترش و رشد» اختیار فرد دیگر منحل شود.

2/4. سطوح سه‌گانه ادبیات، علت شکل‌گیری سه نحوه از هویت یا آزادی در جوامع در طول تاریخ

2/4/1. تبیین علائم صوتی، علائم کتبی و علائم نموداری به‌عنوان سطوح سه‌گانه ادبیات
بعد از تبیین مفهوم هویت و آزادی در انسان‌شناسی و سطوح جامعه، برای روشن شدن این معنا در طول تاریخ، بررسی سطوح سه‌گانه ادبیات مطرح می‌شود، مبنی بر این‌که غیر از زبان که همان «علائم صوتی» و لازمه اولیه ارتباط اجتماعی است، «علائم کتبی» شکل گرفته و علائم کتبی نیز به اصطلاح تبدیل شده‌است. علاوه بر این، اصطلاحات نیز با علائم کتبی جدیدی وارد شده‌است؛ یعنی «ادبیات نموداری» مطلقاً ادبیاتی دیگر است و نسبت به ادبیات قبلی، توسعه دارد چون به نسبت بین کم و کیف می‌پردازد (حسینی الهاشمی، 1378).

2/4/2. فقدان تخصص به‌عنوان عامل شکل‌گیری ساختارها و تخصیص‌ها، موجب سلب اختیارات در مدیریت قومی بر اساس محدود شدن ارتباطات اجتماعی به علائم گفتاری در گذشته، یعنی در نحوه مدیریت فامیلی، رئیس قومی بود که اعضاء قوم حتی برای خرید و فروش ملک خود باید از او اجازه می‌گرفتند. البته این نوع از مدیریت هم‌چنان در بعضی از نواحی وجود دارد. بطوری که گذشته از دختر حتی پدر و مادر در امر ازدواج او، از خود سلب اختیار می‌کنند و مساله را به پدربزرگ او و بزرگ خاندان ارجاع می‌دهند. معنای این رفتار آن است که در تصمیم‌گیری و بهینه‌اختیار فرد به نفع رئیس قوم سلب شده‌است. البته این شرایط برای یک جامعه‌ی ساده طبیعی است؛ زیرا روابط اجتماعی و دسته‌جات صنفی آن، اساساً در جریان تکامل – آن‌هم به معنایی که خواهد آمد – قرار ندارند. حتی در روابط اجتماعی این نوع مدیریت نیز، ساختارهای کلان وجود ندارد بلکه تنها ساختارهای بسیار خرد محقق می‌شوند؛ یعنی در این فضا، تنظیم نسبت و تخصیص بودجه نسبت به این صنف یا صنف دیگر بی‌معناست. یک زندگی معیشتی ساده و دستی و غیرمکانیکی وجود دارد که امکان رشد مبادلات و رشد تولید فرهنگی را فراهم نمی‌کند. در واقع بنا نیست اختراع و اکتشافی انجام گیرد و لذا تحقیقات نیز به صورت فردی انجام می‌گیرد. علت این وضعیت آن است که مردم سواد کافی ندارند؛ لذا زبان ارتباط برای پیدایش تخصص نیز نداشته‌اند. به عبارت روشن‌تر یک سطح از ارتباطات اجتماعی، سخن گفتن

است که اولین حدّ جامعه است. از این حدّ بالاتر، علائم گفتاری به علائم نگارشی تبدیل می‌شود که پیدایش «اصطلاح» و «تخصص» را ممکن می‌سازد. در این سطح دیگر فقط زبان عمومی وجود ندارد بلکه با زبان دسته‌ای خاص - که متخصص هستند - مواجهیم. پس در جایی که علائم کتبی و نگارشی و بالتبع مقوله «تخصص» در میان نیست، جامعه ساده‌ای شکل می‌گیرد که تنها به زبان گفتاری نیازمند است، چون اساساً با فقدان تخصص، ساختارها و تخصیص نسبت‌ها موضوعیتی نخواهند داشت.

مدیریت چنین جامعه‌ای هم از نوع «مدیریت قومی» است (حسینی الهاشمی، 1368). در این نوع مدیریت، تخصیص‌های عمده‌ای نسبت به موضوعات مشاغل انجام نمی‌گیرد. تنها یک تخصیص پیدا می‌شود، به این صورت که مالیات از مردم اخذ می‌شود و با آن نیروی دفاعی کشور که همان لشکر نظامی است، تأمین می‌شود تا عمده‌تأ اختیار ملی نسبت به محدوده‌ای خاص حفظ شود. پس معنای حکومت در این سطح تنها به قوه قضائیه و یک نیروی نظامی برای حفظ امنیت مرزی و یک نیروی انتظامی برای حفظ امنیت داخلی محدود می‌شود.

2/4/3. «تحصیل» و یادگیری زبان «تخصص»، علت ایجاد هویت یا آزادی اجتماعی

به معنای انتظار برای حضور در تخصیص‌ها و موجب تغییر وظائف حکومت‌ها بر اساس مدیریت مشارکتی

تا مدت‌های طولانی این نوع مدیریت در جهان حضور داشته‌است؛ اما امروزه تمامی کودکان به مدرسه می‌روند و درس می‌خوانند و «زبان تخصص» را می‌آموزند. با یادگیری زبان تخصص دیگر می‌دانند که مشاغل اجتماعی نسبت به یکدیگر در تخصیص منابع «قدرت و اطلاع و ثروت» تزاخم دارند. همچنین می‌دانند که وظایف حکومت، محدود به امنیت برون مرزی و انتظامات داخلی نمی‌شود بلکه علاوه بر اینها شامل خدماتی می‌شود که دولت باید برای گردش عملیات ساختارهای مختلف اجتماعی به مشاغل مختلف ارائه دهد. با این توضیحات روشن شد که معنای ارتقاء سطح تحصیل در هر جامعه‌ای، افزایش انتظارات برای حضور در تخصیص اجتماعی است و لذا اگر امروزه اختیار و آزادی به صورت قومی تعریف شود به معنای نشناختن خصلت تحصیل است؛ امری که باعث می‌شود «اختیار» و «هویت» و «آزادی» به صورت اجتماعی تعریف شود.

2/4/4. ارتباط کمّ و کیف در «ادبیات نموداری» به عنوان زبانِ «ایجاد نظام‌های اجتماعی»، علت حضور اختیار در بهینه‌سازیِ «رشد، گسترش، توسعه» (جامعه تکاملی) از این سطح بالاتر و بعد از طی دو دوره تاریخی فوق الذکر، هویت و آزادی برخی جوامع به صورت تکاملی درآمده است که در آن، توسعه و تکامل اجتماعی، بهینه می‌شود؛ هویتی تاریخی که بر اساس ادبیات نموداری پدید آمده است. در واقع بعد از آن که «اصطلاح» به صورت کیفی ارائه شد، زبانِ کمّ و کیف مطرح می‌شود که زبان ایجاد نظام‌های اجتماعی، زبان تخصیص‌ها و زبان مجموعه‌نگری و جریان تکامل می‌باشد. با ملاحظه این زبان روشن می‌شود که الفبای آن به شکل حروفی که قبلاً گفته می‌شد، نیست و از شکل اصطلاحاتی که قبلاً بیان می‌شد نیز نمی‌باشد. در این ادبیات از طریق علایمی، نسبت‌های ریاضی نسبت به موضوعات کیفی بیان شده و ارتباط آن موضوعات را نشان می‌دهد. این مسئله مربوط به وضعیتی است که در آن حضور، حضور اجتماعی است، در چنین محیطی اختیار فردی و قومی غیر قابل طرح است بلکه حتماً اختیار و آزادی متناسب با این مرحله، اختیار نسبت به بهینه‌سازیِ «توسعه، گسترش و رشد» خواهد بود؛ با این توضیح که «رشد» در سطح کمی محض، «گسترش» در سطح تغییر کمی و کیفی و «توسعه» به معنای تبدیل کلیه روابط کمّ و کیف قبل به روابط جدید است (حسینی الهاشمی، 1373).

3. حضور در تکامل اجتماعی و بهینه نظام تصمیم، مبنای تعریف آزادی یا

اسارت زنان

حالا در ورود به بحث آزادی زنان ابتدا این سؤال مطرح می‌شود که آیا زن نسبت به اختیار خودش باید احساس هویت کند یا احساس سلب هویت و عدم اختیار؟

3/1. سلب هویت از زنان با تعریف اختیار وی در سطح اجراء و حضور در خانه کسانی که به اختیارات اجتماعی در تکامل اصلاً توجه نمی‌کنند و به اختیارات سازمانی هم توجه ندارند، در درون خانه هم می‌گویند که زن اختیار ندارد و اختیاراتش خیلی محدود است. این طایفه به نسبت، هویت زن را تضعیف می‌کنند.

اصلاً «هویت» به این معنی است که اراده فرد نسبت به بهینه کردن جاری شود. به‌طور مثال شما کودک خود را خیلی دوست دارید، حال این کودک سر میز غذا می‌خواهد – فرضاً – استکان را جابه‌جا کند، ولی شما می‌گوئید: نه، این کار را نکن! شما اگر بر بچه غالب شدید که دیگر استکان را از این طرف به آن طرف نگذارد، معنایش این است که از او سلب هویت کرده و از او عروسک ساخته‌اید. عروسک کوکی را که کوک کنند همان‌طور که شما می‌خواهید، حرکت می‌کند. لذا می‌گوییم عروسک، حضور در بهینه ندارد. حضور در بهینه نداشتن یعنی حساسیت نسبی، تعطیل! سنجش نسبی، تعطیل! بهینه محیط، تعطیل! حال این که یک عده بگویند زن در خانه باشد و حق انتخاب هیچ چیز را به او ندهند، مانند همان برخوردی است که در مثال فوق ذکر شد. البته ممکن است این نحوه رفتار برای یک دوران از حیات بشر هم بد نبوده باشد. یعنی اگر به دورانی برگردیم که در آن دوران، حفظ هویت ملی در برابر دشمن ممکن نمی‌گردید جز به این که التزام به اطاعت، جزء خلق و خوی مردم باشد، چنین رفتاری معقول می‌نمود. مثلاً در زمان‌هایی حدود دو هزار سال پیش که اصلاً معنای «بهینه» و «سنجش» و این حرف‌ها مطرح نبود، و مفهوم روابط اجتماعی به «کتابت» نرسیده و فقط «زبان» ابزار ارتباط اجتماعی بود، امکان انتقال امور تا بهینه شدن هم مطرح نبود و به جای «فکر و تدبیر»، امور را از راه «اراده و قاطعیت» انجام می‌دادند – مثل زمانی که اراده ملی در اسکندر یا در هر فرد دیگری ظاهر می‌شد و هویت همه تبدیل به یک هویت قومی خاصی می‌گردید که منهای آن، بقاء ملی برای آنها ممکن نمی‌گردید – لذا به دلیل یک اضطرار بزرگ، برای آن جامعه، خوب است که هر تصمیمی که رئیس بگیرد، دیگران انجام دهند و باصطلاح بگویند: «چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه!» و بعد زنان هم بگویند حالا که ما در حکومت، «شاه» داریم، در خانه هم یک «شاه» کوچک داشته باشیم که برای او هم بگوئیم: «چه فرمان یزدان، چه فرمان او!»

لذا این نحوه تصمیم‌گیری متناسب با زمانی است که در آن بستر اجتماعی «تفاهم» یعنی «قدرت انتقال نیاز و ارضاء» در شکل جمعی شاخه نشده است.

3/2. احساس هویت در زنان، با تعریف اختیار به مشارکت در تصمیم و بهینه نظام تصمیم ولی یک وقت هم می‌گوئید بستر اجتماعی آن ساخته شده، در آن وقت دیگر محال است که چنین حرفی را بزنید، با توجه به اینکه مرحله تکاملی ذاتاً و ماهیتاً نمی‌پذیرد که تصمیم‌گیری مطلق باشد. یعنی «مشارکت» لازم است تا تصمیم پیدا شود!

بنابراین فرد حتماً در حضور اجتماعی و در موضوعات، کلاسه و مرتبه می‌خواهد. و وقتی بستر اجتماعی این‌طور شد، دختر و پسر تحصیل کرده‌ی امروز، معنای مشارکت در تصمیم را _هر چند نتواند آن را تبیین منطقی کند_ درک می‌نماید، بنابراین نمی‌تواند بپذیرد که فقط «مشارکت در اجرا» مبداء اختیار اجتماعی شود، بلکه مشارکت باید هم در «بهینه تصمیم» باشد و هم در «بهینه خود تصمیم‌سازی»، یعنی هم در بستر تصمیم و تصمیم‌سازی! و هم در خود تصمیم! و هم در اجرای تصمیم! هر سه این‌ها باید به نحو اجتماعی انجام بگیرد. آن وقت اولاً مفهوم «سالاری» و مدیریت قومی حذف می‌شود و آن لغت که مربوط به یک دوره قبل است می‌رود و یک لغت دیگری جای آن را می‌گیرد و یک ادبیات دیگر، یک مقولات دیگر، یک مفاهیم دیگر و یک حساسیت و درک دیگری مطرح می‌شود. در قدم بعد این که انسان کارآمد چه نحوه انضباطی باید داشته باشد، طبیعتاً متناسب با کارآمدی او تعریف می‌شود. ما نمی‌توانیم انسان کارآمد اجتماعی را برای حضور در اختیارات اجتماعی مثل انسانی تعریف کنیم که کارآمدی او حداکثر در خانه و امور خانواده تعریف می‌شود!

حال براساس چنین تعریفی، اگر کسی بخواهد تحمیل کرده و سلب هویت کند یعنی در بستر تصمیم، سلب اختیار و سلب مشارکت نماید و بگوید تصمیم شما باید محدود و منحصر در مرحله اجرا باشد، این کار، محال است که در عمل تحقق پیدا کند، چون در آن صورت، با عصیان روبرو می‌شود.

ظهور و بروز عصیان نیز ابتدا در امور خرد انجام می‌گیرد. یعنی جوان کف می‌زند، سوت می‌کشد، موهایش را بیرون می‌گذارد، طوری که به نظر می‌رسد این‌ها می‌خواهند با یک دسته از اصول مقابله کنند، ولی همین آدم روز عید فطر که می‌شود، به نماز عید فطر می‌رود، در تظاهرات شرکت می‌کند و نمی‌گوید مبانی را قبول ندارم، بلکه به فروع احکام اجتماعی اشکال دارد، نه به اصول! می‌گوید اگر نتیجه‌گیری از مبانی باعث سلب اختیار من باشد، قبول ندارم! قشر تحصیل کرده انقلاب قشری نیست که نسبت به اصول بنیادین جامعه

عصیان کند، بلکه نسبت به فروع آن عصیان می‌کند. این معیارهایی که از ناحیه فهم ساده دینی مطرح می‌شود و جوان با آن مقابله می‌کند، فروع است و نه اصول! بدین معنی که باید حکم و موضوع را با هم دید. لذا نه تنها باید احکام عفت را با اصول استنباط احکام حکومتی متناسب با محیط مشاهده کنید، بلکه باید نبض طرف را گرفت و نسخه رشد داد! نبض جامعه را گرفت و بیان کرد که برای این مرحله از رشد، چگونه ارتباطی را لازم داریم؟! بنابراین به نظر می‌آید یک چالش شدید در فرهنگ جامعه و در تعریف «آزادی» وجود دارد. آزادی چیست که زنان دارند یا ندارند؟ آیا آزادی زنان در آزادی خُرد با تعریف قبیله‌ای مورد نظر است؟ یا آزادی کلان با تعریف حضور در نظام اجتماعی؟ به عبارت دیگر زنی را که می‌خواهید ببینید آزاد هست یا آزاد نیست، انتظار هست که در چه چیز حضور داشته باشد؟! درس خوانده باشد؟ درس نخوانده باشد؟ کارآمد بودن و کارآمد نبودن او چگونه معنا می‌شود؟ تعریف عفتی را که از او می‌خواهید چه نوع عفتی است؟ انضباط و بی‌انضباطی او چگونه تعریف می‌شود؟! عدل چیست؟ و به عبارتی ارتباط حد اولیه تعریف عفت با توسعه اختیار کجاست؟ یعنی در موضع قدرت قراردادن کجاست تا بگوییم «توازن» محقق شد!

3/3. ضرورت مشارکت زن و مرد در «تکامل اجتماعی» و بهینه نظام تصمیم

به نظر می‌رسد تکامل اجتماعی را ندیدن و بعد اصرار کردن به زن که محیط خانه برای تو بهترین جا است، هیچ دلیلی ندارد! در آن صورت این زن در محیط خانه می‌تواند نظام ولایت را حمایت کند؟! در آنجا حداکثر چیزی که می‌توان گفت این است که مادر خوب، می‌تواند بچه خوب را پرورش دهد، ولی حضور او در دفاع از نظام ولایت کجاست؟! سهمیم بودن او در بهینه کردن تصمیم اجتماعی برای نظام ولایت الهی چگونه است؟! اگر ما جهت توسعه - که بنابه فرموده رهبر معظم انقلاب دارای بار منفی ارزشی

است - را تغییر داده و جهت تکامل و توسعه را اسلامی کردیم، آن وقت در بهینه و اسلامی تر شدن آن هم، «زن» حضور دارد. در دفع هجوم کفار، چه در حساسیت‌ها و حالت‌ها و تعریف زیبایی (یعنی مد)، و چه در تعریف کلیه مصادیق ارزشی، (که زیبایی یک بخشی از آن است) زن حضور دارد و چرا حضور نداشته باشد؟! اگر زن در بهینه اسلامی نظام تصمیم‌گیری حضور نداشته باشد، تقلید لباس از ژورنال‌های فرانسوی و تحمیل هزینه

و انجام تشریفات در مجالس، آن هم در شرایط خطرناکی از نظر اقتصادی که جامعه ما در آن قرار دارد، خیلی بهتر و به نفع نظام است؟! و این زن، اسلامش را نگه داشته است؟!

4. «اسارت، توازن و آزادی» مبانی تعریف هویت و منزلت زن

4/1. تعریف اسارت به منحل شدن اراده فرد به نفع دیگری، بدون قدرت در لحاظ نفع خود لذا در مبنایی‌ترین تعریف از اسارت و آزادی زنان می‌توان گفت: وقتی اراده مقید به اراده آن فردی باشد که ذی‌نفع است، اسارت است.

4/2. تعریف توازن و آزادی به «وابستگی آگاهانه اجتماعی»

ولی اگر اراده فرد -مثلاً- در یک تولید، مشروط به اراده تولید دیگری بشود و مشروط به این باشد که با هم مبادله کنیم که هر دو به نفع هم باشیم، این لقب اسارت ندارد یا اگر اراده فرد وابسته به اراده سازمانی باشد که آن سازمان به نفع وی کار کند، این اسارت تلقی نمی‌شود و به عبارت دیگر، این «وابستگی آگاهانه اجتماعی» است و توازن وقتی است که نفع همه بر «محصول» حکومت داشته باشد.

اگر بنا شد در زمان یک خان، انسان مطیع باشد و نظام آن جامعه (فرضاً) مانند یک نظام اسلامی، صالح باشد و زندگی خان حتی یک درجه بهتر از زندگی هیچ‌کس نباشد و آن خان یک ذره به خاطر خودش به کسی دستور ندهد، و همه آن چه را هم که جمع می‌شود، خرج منافع عمومی کند، هرگز به این نحوه از «تبعیت»، «اسارت» نمی‌توان گفت، بلکه می‌گوییم سازمان خاصی است که نحوه پیدایش تصمیم و اجرا در آن با ملاحظه نفع همه است.

4/3. تعریف آزادی به مشارکت در «تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری، اجرا»

یک درجه بالاتر از مشارکت عمومی در محصول، مشارکت در نظام تصمیم‌گیری است. اگر گفته شود سازمان، تنظیمات دارد ولی تصمیم را با اخذ آراء می‌گیرند و اگر نظام تصمیم‌گیری، نظامی باشد که همه در آن نه تنها در بهره‌وری بلکه در تصمیم‌گیری حضور داشته باشند، نام آن دیگر اسارت نیست. اگر در هر سه (تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرا) وابستگی در جهت نفع عموم شد، لقب آن اسارت نیست.

یک درجه بالاتر و بهتر نیز حضور در تصمیم‌سازی است، یعنی اگر محصول به نفع عموم شد، اسارت نیست ولی اگر محصول به نفع قشر خاص شد، به این معنی که دیگران برای نفع یک عده خاص کار کنند، این اسارت است. منحل‌شدن اختیار به نفع اختیار دیگری برای بهره‌وری دیگری و برای تصمیم‌گیری دیگری و تصمیم‌سازی دیگری طبیعی است که اسارت است. یعنی تفاوتی که یک غلام زر خرید یا یک کنیز زر خرید با انسان‌های آزاد دارد این است که این غلام یا کنیز مثل همه کار می‌کند لکن حق بهره‌وری او منوط به میزان اجازه‌ای است که به او داده می‌شود و در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها اصلاً حضور ندارد. به تعبیر قرآن کریم: «لایقدر علی شیء» به این معنی نیست که قادر به انجام هیچ کاری نباشد و نتواند سنگی بردارد، یا غذایی بپزد، یا درختی بکارد و.... بلکه به این معنی است که «بارادته لایقدر علی شیء» یعنی با تصمیم و اراده خودش قدرت بر هیچ کاری ندارد. در این جا «قدرت» یعنی «تصمیم و اراده»! لایقدر علی شیء به معنای مریض نیست که از او سلب قدرت شده باشد، بلکه قدرت دارد، ولی اعمال قدرت او مشروط به اراده غیر است. (حسینی‌الهاشمی، 1369-1370)

5. جایگاه آزادی زن به معنای هویت، از سه منظر «انزوایی، انفعالی و آگاهانه»

5/1. عفت انزوایی: ظلم‌پذیری، منشأ پیدایش دوری از محیط و بحران هویت در خانواده نیز زمانی که مردی زنش را به ارتکاب محرمات درجه یک امر می‌کند، یعنی دروغ گفتن را به او دستور می‌دهد و می‌گوید اگر فلانی آمد، فلان مطلب را بگو (که واقعیت هم ندارد!) و حداکثر اگر هم متدین باشد، به او می‌گوید توریه کن! (که این، هم حتماً «دروغ» است)، یا هم خودش و هم زنش «غیبت» می‌کنند (که از گناهان کبیره است)، به این کارها نمی‌گوید اعتماد اجتماعی به هم ریخته می‌شود و حرام است! ولی اگر زن با یک مردی صحبت کند و یا بخندد و (به اصطلاح) انضباط شرعی لازم را نداشته باشد که همه اینها حداکثر گناه صغیره است، اعتماد اجتماعی بهم می‌ریزد؟! کسی نگفته است و نمی‌گوید که صحبت کردن زن با مرد نامحرم، جزء کبائر است و اگر مردی مرتباً به همسر خود نق بزند که با این مرد صحبت نکن! با آن مرد صحبت نکن! این جا نرو! آن جا بیا! به این معنی است که به مستحبات و مکروهات، درجه اهمیت واجبات و محرمات را داده که ما به این کار، «تحمیل» می‌گوئیم. یعنی وقتی گفته می‌شود «مستحبات»، فطرتاً باید

مستحب و آزاد باشد و «مکروهات»، فطرتاً باید مکروه بوده و اجازه ترک داشته باشند، وقتی که فرد از مکروهات، به اندازه محرمات پیش‌گیری می‌کند و یا به مستحبات، به اندازه واجبات الزام می‌کند، به این کار «اسارت» گفته می‌شود که نتیجه آن هم پیدا شدن «مشکل هویتی» است. بدین معنی که بر اساس عفتی که نسبت به یک سری اصول و اعتقادات دارد در برابر اطاعت ناشی از ترس و عکس‌العمل فروشکستن هویت خود، معنای مقنن شدن رابطه خود با مرد را این‌گونه تعریف کند که گریز از حضور در امور اجتماعی داشته باشد و گوشه‌گیری را انتخاب کند و در نهایت از مسئله ولایت هم فرار کند. اگر این‌طور باشد که مرد مرتباً به زن تذکر بدهد، طبیعی است که زن هم احساس می‌کند که مرد آزاد است و می‌تواند به من تذکر بدهد ولی من نمی‌توانم به او تذکر بدهم. اگر یک موقع هم به مرد بگوید پس تو هم با زن‌ها حرف نزن! مرد در جواب می‌گوید مگر من اختیارم به دست توست؟! من اختیارم به دست خودم است! قطعاً این‌طور نیست که وقتی به جایی می‌رسد که زن بخواهد به مرد امر به معروف و نهی از منکر کند، مرد بتواند بگوید اختیار من به دست تو نیست، ولی وقتی مرد بخواهد امر به مستحب و نهی از مکروه کند، وظیفه زن باشد که بگوید «چشم»!

5/2. عفت آگاهانه: «ارتباط تقنن» و «تحول در هویت»

البته نقطه مقابل آن هم قابل مشاهده است و آن وقتی است که مرد شرایطی را درست کند که تقوای زن غیر مستقیم بالا برود. به طوری که خود زن، به اختیار خودش مستحبات را رعایت و به اختیار، مکروهات را ترک کند. او را در سطح مبارزه با کفر و ظلم می‌برد و حالات روحی، معنوی و امور اجتماعی را به او تذکر می‌دهد. آن وقت نتیجه این می‌شود که زن به فکر خودسازی بیفتد و ضمناً خود منضبط شود و به عبارت دیگر محاسبه‌ی سازمانی داشته باشد و خودش را کنترل اجتماعی کند، یعنی دفتری داشته باشد که در آن مشخص کند وضع محاسبه و مشارکت و رفتار سازمانی من چگونه است.

5/3. عفت انفعالی: اطاعت از بی‌انضباطی، منشاء پیدایش بحران هویت

عفت انفعالی نتیجه‌ای جز «شکست هویت» نخواهد داشت. البته تحقیر زنان در اروپا بسیار زیاده‌تر و شدیدتر از جامعه مسلمین بوده و برای مثال می‌توان بستن «کمربند عفت» در اروپا را مصداق عفت انفعالی و منشأ بسیاری از تحقیرات در زنان امروزی غرب دانست.

حال اگر هویت کسی شکسته شد، دنبال مسایل ناجور و ناصواب (مانند بدگویی و خودمحموری و...) می‌رود و در نتیجه موضوع صحبت و توجه او منحصر به مسائل خرد می‌شود و دیگر موضوعات جهانی و بین‌المللی و در سطح رهبری، موضوع بحث او نخواهد بود. طبیعی است که این فرد فقط به نجات جزئی خود می‌اندیشد، آن هم نه با برتری روحی بلکه با احساس حقارت شدید!! البته این مسأله تخصیص به زن ندارد و اگر با مرد هم این‌گونه برخورد شود همین نتیجه را می‌دهد مثلاً در حکومت نجس‌های هند و یا ظلم‌هایی که به سپاهان امریکا می‌شد، مرد را هم شدیداً تحقیر می‌کردند. لذا به دلیل تحقیرهای تندی که نسبت به آن‌ها انجام می‌شد جامعه، آن‌ها را می‌شکست و آن‌ها نیز متقابلاً عکس-العمل اجتماعی و روانی منفی نشان می‌دادند.

5/3/1. «تبرج و جسارت» محصول بهره‌وری از زنان و منشأ ایجاد «انقلاب فمینیستی»

لذا نتیجه‌ی «عفت انفعالی» این است که «هویت بشکند»! و «شکستن هویت» مساوی است با «تزویر و دنائت»!! و شکستن آن «گستاخی»، و در نتیجه «انقلاب فمینیستی» را ایجاد می‌کند، پس تبرج و جسارت ضرر بزرگی به زن می‌زند. (این مطلبی است که احتیاج به توضیح دارد و لازم است در آن دقت شود):

6. بررسی منزلت آزادی زن در نظام موازنه

هم مرد نسبت به زن دارای نیاز است و هم زن نسبت به مرد، ولی به دلیل فشار اجتماعی، زن عکس‌العملی کار می‌کند و در این امر نمی‌تواند آلاستیسیتة نیاز و ارضاء را از موضع قدرت به‌دست گیرد. ابتدا «کشش و تنش» یا «آلاستیسیتة نیاز و ارضاء» را توضیح داده و بعد تطبیق می‌دهیم.

(فرضاً) کارخانه تولید چوب داریم و وارد بازار می‌شویم. ویزیتور بازاریاب ما زمانی موفق است که ابراز نکند که انبارهای ما پر از چوب است و ما احتیاج داریم که هر طور شده

چوب‌هایمان را بفروشیم. اگر من نیاز خود را ابراز کردم، خریدار در «موزانه»، جنس مرا ارزان می‌خرد. ولی اگر توانستم کتمان کرده و (به اصطلاح) از موضع برتر برخورد کنم، حتماً می‌توانم جنس خود را با نرخ خوب بفروشم (این یک نمونه ساده در موضوع فروش و موزانه اقتصادی است).

در سیاست این مسئله بسیار پیچیده‌تر است. در عالم سیاست معنای آن، در «موزانه قدرت قرار گرفتن» است. گاهی کلاسه صحبت را عوض کردن، در حد یک لبخند است که با همان لبخند بلافاصله طرف احساس می‌کند که این، الآن در موضع قدرت نیست. در موزانه اقتصادی و در کار تجارت، طرفین باید «نرخ» تعیین کرده و در مورد آن صحبت کنند، اما در موزانه سیاسی «برخورد روانی» کار می‌کند. در برخورد روانی هرگونه عکس-العملی که بتواند توازن قدرت را به هم بزند و موضع طرف را عوض کرده و از «در موضع قدرت بودن» او را به موضع ضعف بیاورد، تعیین کننده است.

در موضوع مورد بحث نیز وقتی که زن متغیرهایش از درون عوض شد، به این مطلب توجه می‌کند که کلاسه ارتباط با بیرون، کلاسه برخورد از موضع قدرت است و به همین دلیل از موضع تبرج یعنی جسارت نسبت به آن چه که قبلاً داشته، برخورد می‌کند. در نتیجه وسیله‌ای برای بهره‌برداری دستگاه سرمایه‌داری قرار می‌گیرد و سپس «تبرج» و «جسارت»، وسیله «بهره‌وری» و بازیچه عروسکی شدن می‌شود. اما چه درمان و علاجی را می‌توان در نظر گرفت؟

6/1. تعریف عفت آگاهانه به مقنن‌تر شدن ارتباط به عنوان برنامه همکاری زن و مرد به معنای توازن در آزادی

بر این مبنا، «تحول هویت» مطرح می‌شود و این که زن بداند که هم نسبت به «درون» و هم نسبت به «بیرون» باید «مقتدر» باشد. در بیرون، زن با «تشکل و آگاهی» یعنی با شناختن سازمان خود و سازمان بیرونی خود می‌تواند مقتدر باشد! زن در جامعه، حتماً باید «سازمان» داشته باشد، زیرا هر قشر، صنف و طایفه‌ای اگر «سازمان» و «کلاسه-بندی مراتب» نداشته و معنای برخورد آن‌ها با اقشار دیگر به «تشکل» در نیامده و در آن‌ها آگاهی در انضباط نسبت به برخورد با اقشار دیگر پیدا نشده باشد، این طایفه مسلماً ضعیف خواهد شد و از بین خواهد رفت. در حال حاضر زن‌ها قشری هستند که در آزادی خودشان،

فقط آزادی فردی را می‌بینند و در آن آزادی فردی هم می‌خواهند که دیگری آن‌ها را حمایت کند، لذا خودشان اهل تشکل نیستند و کلاسه‌بندی ندارند. بنابراین: «تشکل و آگاهی»، «عفت آگاهانه» را نتیجه می‌دهد. «عفت آگاهانه»، دقیقاً ضد «عفت انفعالی» و به معنی این است که «زن» چگونه می‌تواند با «مرد»، «ارتباط مقنن»، داشته باشد؟! چگونه می‌تواند در واحدهای مختلف جامعه (در واحد کوچک: خانه، در واحد بزرگ: صنف، واحد بزرگتر: جامعه) همکاری و ارتباط داشته باشد؟! و به طور کلی «مقنن شدن ارتباط»، چگونه است؟!

تصور نشود این یک نوع اسارت است! «عفت آگاهانه»، «برنامه همکاری» زن با مرد است، یعنی «برنامه‌ریزی شده» و «مقنن» و «متناسب با مراحل تکامل» حرکت کردن، مبنی بر این که در این مرحله چگونه برخورد کنم که عجله نکرده باشم و زمین نخورم! بنابراین «مقنن‌تر شدن ارتباط» و «عفت آگاهانه» مساوی است با «برنامه‌ی همکاری»! «حضور عادلانه» مساوی است با «توازن آزادی»! این برنامه‌ای است که می‌شود بر روی هر سر فصل آن، با ارقام و آمار، تحقیق میدانی مفصلی انجام داد و این بشارت و پیامد را خواهد داشت که مجموعه‌ی این‌ها در نهایت باید یک محصول داشته باشد و آن «قدرت اجتماعی» و «کرامت الهی» است.

به نظر می‌آید که اگر شخص، «قدرت اجتماعی» را بخواهد، باید در مرتبه‌ای باشد که برای وی «کرامت الهی» اصل باشد. کرامت الهی به این معنی است که فرد نسبت به «محیط»، احساس ضعف و نیاز نمی‌کند و در آن مؤثر است، نه از آن متأثر! سازمان زنان باید بتواند به واسطه «حضور عادلانه» و «توازن آزادی»، بستر پرورش زن‌های آزاده‌ای باشد که «مؤثر بر محیط» باشند، نه متأثر از محیط! حال آیا قصد ما از طرح «مؤثر بودن بر محیط» یا «متأثر بودن از محیط» این است که بگوییم باید زن سالاری جاری شود؟ نه! ابداً این طور نیست! بلکه داریم موضوع «سالاری» را حذف کرده و بر این موضوع که کسی بر دیگری برتری داشته باشد، خط می‌کشیم. (حسینی‌الهاشمی، 1378-1379)

7. ضرورت بررسی توازن آزادی با تکامل آزادی‌های زنان در الگو و ارائه

شاخصه‌های اقتدار آن‌ها در رفتار سازمانی

در نتیجه این که چه مقیاس از «برخورد و عدم برخورد»، «درکجا» و «چگونه» لازم است؟! به «مقنن شدن ارتباط» و «عفت آگاهانه» بستگی دارد، نه «عفت انفعالی». آیا زنان ما برای این که در بین مردها مقتدر باشند بهتر است که مانند اروپائی‌ها زن و مرد با همدیگر شنا کنند؟ آیا بهتر که در بازی‌ها، هم‌بازی شوند؟ یا بهتر است که در این موارد خویشتن‌داری کنیم؟! در چه کلاسی از امور سیاسی، فرهنگی، اقتصادی با یکدیگر چگونه برخورد کنیم؟!

در جواب این سؤالات می‌گوییم هر سیستمی وقتی بخواهد کمال پیدا کند، باید «تعاریف»، «تعمیم» و «احکام»، «تقید» پیدا کند (نه ضد آن). «کثرت تعمیم» یعنی یک مدل اگر بخواهد تکامل چیزی را ببیند، معنایش این است که دیروز این تعریف به ده نوع اطلاق می‌شده و قابل تعمیم بوده است ولی امروز به صد نوع اطلاق می‌شود. لذا الگو باید تکامل را نشان دهد که متأسفانه زنان به این مطلب توجه ندارند. (حسینی‌الهاشمی، 1376-1377) لذا کلیه شاخصه‌هایی را هم که در نظر می‌گیرند، همه پیرامون حقوق خُرد زنان است و حساسیت‌ها ابداً در اموری نیست که بتواند نسبت‌های کلان را نشان داده و تغییر نظام ارزشی و تغییر نظام دستوری و باید و نباید را در سطح کلان درست کند، اصلاً چنین خبری نیست. و این در تمام دنیا وجود دارد. در غرب وقتی راجع به هویت زن با همه خصوصیات آن صحبت می‌شود این گونه نیست که زن بتواند حضور خود را در تصمیم‌گیری‌ها مانند جنگ و صلح نشان دهد. در شورای امنیت از زنان مانند کودکان حمایت می‌کند، ولی این که حضور زنان به عنوان یک قشر در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی یا اصولاً حضور زن به عنوان یک قشر چندان مطرح نیست؛ چرا؟ چون منزلت سازمانی برای زنان تعریف نشده است و در مواجهه با سازمان، به موقعیت زنان توجهی نمی‌شود. چگونگی برخورد با نیازهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی برای زنان تعریف نشده، چون کلاسه معرفی نشده است. لذا اگر می‌گوییم باید قدرت زن اندازه‌گیری شود به آن معنا نیست که زن را برتر از مرد قرار داده‌ایم و اصلاً بحث از سالاری نیست، بلکه همان طور که عرض شد، بدون «حضور عادلانه» و «توازی آزادی»، موازنه‌ای نمی‌شود برقرار کرد! وقتی می‌توان بین ارزشها، «توازن» ایجاد کرد، آیا نمی‌توان «تقسیم بندی داخلی» بین

زن و مرد را انجام داد؟! حتماً مدل سرپرستی و توازن بین زن و مرد، هم ممکن است و هم لازم! معنای «مدل سرپرستی» این است که اگر یک کودک را هم جلو من بگذارند، بتوان برای هر کدام از خصوصیات او اعم از (ضریب هوشی، حافظه، میزان تحرک، وضعیت روحی، ذهنی و عینی و ...) شاخصه قرار داده و تعادل تعریف کنم. نمی‌شود که یک قسمت آن را گرفته و بگوییم «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» و بقیه آن را رها کنیم؟!

هم‌چنین اگر به زنان وظیفه و اختیار داده شود، مسئولیت پرورش هم باید به او بدهند. اگر زن مسئولیت پیدا کند (ولو در سازمان زنان) دیگر برای او تحمیل اسارت و مشکل هویت وجود نخواهد داشت. البته در هر سه این‌ها (انزوایی، انفعالی و آگاهی)، هم درجه‌ای از انزوا، هم درجه‌ای از انفعال و هم درجه‌ای از آگاهی وجود دارد ولی مهم این است که سهم کدامیک بیشتر است؟!

در جامعه مشاهده می‌شود که گروهی ولایت پیامبران و ائمه را قبول دارند ولی ولایت ولی‌فقیه را قبول ندارند. یک واقعیت‌هایی است که باید پذیرفت و باید هر دو طرف مطلب را پذیرفت، نه اینکه یک طرفه بود. باید روی نقاط بسیار تلخ تکیه کرد تا در فرد انگیزه برای دفاع ایجاد شود. می‌گویند: اگر قرار است زن متدین باشد باید به عبادات بپردازد، مراقب اعمال و اخلاق خویش باشد، معرفت دینی خود را بالا ببرد، شوهر را راضی نگه دارد، بچه‌های خود را خوب تربیت کند، و در خانه بماند. به کل دوره پیامبر اکرم(ص) و معصومین(ع) پس از پیامبر نیز استناد می‌کنند که در یک دروه 250ساله، اکثراً زنان در خانه بودند و به کارهای مختص به خانواده می‌پرداختند. پس چرا می‌خواهید زنان را وارد اجتماع کنید؟!

غافل از این که در تمام ارتش‌های دنیا، یک واحد لجستیک وجود دارد که در آن واحد نیز، آزمایشگاه قرار دارد و در آن آزمایشگاه بزرگترین کارها انجام می‌گیرد. مثلاً آزمایشگاه اتمی امریکا اساس پیروزی امریکا در نبرد نظامی است. آزمایشگاه، اساس تسخیر قدرت‌های طبیعی است. چه عیبی دارد خانه هم اساس تولید انسان‌هایی باشد که صف‌شکن هستند. لشکر باید ابزار داشته باشد، ابزار هم باید کارخانه ابزارسازی داشته باشد. کارخانه ابزارسازی هم باید آزمایشگاه داشته باشد. و در آزمایشگاه که حساس‌ترین مکان و احتمالاً مخفیانه‌ترین جاست، پیروزی در نبردها رقم می‌خورد. با این تعریف آیا لجستیک، مکمل جنگ و صف اول هست یا خیر؟ (حسینی‌الهاشمی، 1378-1379)

فهرست مراجع

1. حسینی الهاشمی. سیدمنیرالدین. (1378، 1379) سلسله مباحث توسعه منزلت زن در جریان تکامل اجتماعی. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
2. حسینی الهاشمی. سید منیرالدین. (1369، 1370) سلسله مباحث بررسی منزلت زن. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
3. حسینی الهاشمی. سیدمنیرالدین. (1376، 1377) مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
4. حسینی الهاشمی. سید منیرالدین. (1370) علل و عوامل ناهنجاری‌های اجتماعی. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
5. صدوق. مسعود. (1390) بررسی مباحث مطروحه در اولین نشست راهبردی جمهوری اسلامی. قم: حسینی اندیشه (چاپ داخلی)
6. حسینی الهاشمی. سید منیرالدین. (1368) مباحثی پیرامون ولایت مطلقه فقیه. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
7. حسینی الهاشمی. سید منیرالدین. (1378) جهانی‌شدن فرهنگی دور اول. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
8. حسینی الهاشمی. سید منیرالدین. (1376) واژه‌های کلیدی تنظیم زیرساخت نظام شاخصه‌های ارزیابی جامعه. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
9. حسینی الهاشمی. سید منیرالدین. (1373) بررسی سیاست‌های اصولی حاکم بر برنامه توسعه. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
10. حسینی الهاشمی. سید منیرالدین. (1369) فلسفه نظام ولایت دور سوم. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)